

درس اوّل:

بادهنی «نظام مند» و «پرورده» بنویسیم.

وکتی زستان بهایل می رسد قفس سبز رنگ بوسای
خوشید جان می گیر و ز گرمی شولین ساقان خفید
رخت خالی می کند
درختان کنگار بر زمین کند و شانه برگ
و جوله ها شانه های دیگری می روند و
پس از چندان این ساقسوز و ساقه میختر خن پرده
هر یک یک ایلان تو کج می بین و کنگار
هلههین پانامین یک نام علمی آن فون
شانه های یک درخت همیشه
به صوت گسترده و منقطع است و گاه
می کنند و گاهی می بلبل و خست سوزی
بینه جوی و ستم می شوک گاه می
یا می کن است شانه هلهه جی های
عول طبیعی که گاه شک
سنگین و بی راهه هلهه جی
پوست خراش می دهاده
است و پوست می ری و گاه می
خون با پوست هلهه جی
می بلبل

درختچه
و جوله ها شانه
پس از چندان
هر یک یک
هلههین پانامین
شانه های
به صوت گستر
می کنند و گاهی
بینه جوی و ستم
یا می کن است شانه
عول طبیعی
سنگین و بی راهه
پوست خراش
است و پوست می
برخی با پوست
جلیله
بیرون می آید

و جوله ها شانه های دیگری می
پس از چندان این ساقسوز و ساقه میختر خن پرده
هر یک یک ایلان تو کج می بین و کنگار
هلههین پانامین یک نام علمی آن فون
شانه های یک درخت همیشه
به صوت گسترده و منقطع است و گاه
می کنند و گاهی می بلبل و خست سوزی
بینه جوی و ستم می شوک گاه می
یا می کن است شانه هلهه جی های
عول طبیعی که گاه شک
سنگین و بی راهه هلهه جی
پوست خراش می دهاده
است و پوست می ری و گاه می
خون با پوست هلهه جی
می بلبل

دانش‌آموزان، کتاب «آموزش مهارت‌های نوشتاری» را ورق می‌زدند. چند دقیقه بعد، معلّم وارد کلاس شد. مُبصر، برپا داد و بچه‌ها، به احترام معلّم برخاستند.

معلّم، به دانش‌آموزان سلام کرد و پس از احوالپرسی گفت: «در سال‌های گذشته، با ساختار نوشته و راه‌های پرورش ذهن، آشنا شدیم و مزه نوشتن را چشیدیم. امسال، مباحث دیگری از نوشتن را خواهیم آموخت؛ امّا چون تمام آموزه‌ها، زنجیروار به هم پیوسته‌اند؛ لازم است مطالب سال‌های قبل را یک بار دیگر مرور کنیم».

اکنون به نمودار زیر، توجّه کنید و بخش‌های اصلی آن را به یاد بسپارید.

موضوع

مقدمه (زمینه چینی)

تنه (بدنه)

نتیجه (جمع بندی)

سپس معلم، متن زیر را در اختیار گروه‌ها قرار داد و از آنها خواست، بخش‌های اصلی آن را مشخص کنند.



درخت

وقتی زمستان به پایان می‌رسد، ساقهٔ سبزرنگ و صافی، سر از خاک بیرون می‌آورد و در اثر گرمای خورشید، جان می‌گیرد و بزرگ‌تر می‌شود. این ساقهٔ نحیف، در اصل یک درخت است؛ اما هیچ کس، آن را درخت حساب نمی‌کند.

درخت، اندک اندک رشد می‌کند و شاخه، برگ می‌دهد. از ساقه‌ها جوانه‌هایی بیرون می‌زنند؛ از جوانه‌ها شاخه‌های دیگری می‌رویند؛ از شاخه‌ها، برگ‌های دیگری و بدین ترتیب پس از چند سال، آن ساقهٔ سبز و صاف، به درختی پر شاخ و برگ تبدیل می‌شود.

شاخه‌های یک درخت، همیشه یک‌جور رشد نمی‌کنند. گاه رشد همهٔ شاخه‌ها به صورت گسترده و منظم است و گاهی بسیار آزادند و نامنظم. گاه شاخه‌ها روبه بالا رشد می‌کنند و شکلی مثل درخت سرو را می‌سازند و گاهی روبه پایین رشد می‌کنند و شکلی مثل درخت بید مجنون درست می‌شود. گاهی هم یکی از شاخه‌ها نسبت به شاخه‌های مشابه رشد بیشتری می‌کند یا ممکن است شاخه‌ها در جهت‌های مختلفی رشد کنند.

عوامل طبیعی، گاهی شکل درخت را دگرگون می‌کنند. باد و طوفان، رعد و برق، باران شدید و برف سنگین، موربانه‌ها و حشرات چوب‌خوار به مرور می‌توانند شکل اصلی و اولیهٔ درخت را تغییر دهند.

پوست درختان نیز با هم تفاوت دارد. پوست بعضی از درختان همچون چدن، صاف و یکپارچه است. پوست برخی دیگر، مانند یک روکش اضافه، ورقه ورقه می‌شود. بعضی از درختان، پوستی براق دارند و بعضی مات. پوست تعدادی از درختان نیز برجستگی‌هایی نامنظم دارند.

جالب است که این درختان عظیم الجثه و گوناگون و شگفت‌آور از دل یک دانهٔ کوچک بیرون می‌آیند.

◆ درخت‌ها، با تلخیص و اندکی تغییر



پس از بررسی متن، معلّم به دانش‌آموزان گفت: «رعایت این چهارچوب، سبب نظم ذهنی و انسجام نوشته شما می‌شود. برای نظم بخشیدن به ذهن و نوشته، روش‌های دیگری را همچون، «طبقه‌بندی و کوچک‌تر کردن موضوع»، «توجّه به ساختار بند (جمله موضوع و جمله‌های تکمیل‌کننده)» و «استفاده از طرح سؤال برای شکل بخشیدن به متن نوشته»، پیشنهاد کردیم.

معلّم، نمودار دیگری را روی تخته، رسم کرد و گفت: «همچنین، راه‌ها و روش‌هایی را برای پرورش و پویا کردن ذهن، آموختیم؛ در نمودار زیر، آنها را برمی‌شماریم:



اکنون، نمونه‌ها را بخوانید و بگویید نویسنده برای پروراندن نوشته خود، کدام یک از راه‌های پرورش فکر را بیشتر به کار گرفته است.

♦ **یک** نمی دانم حاج مرتضی بوی گند به چی می گفت! من که هر چه بو به دماغم می خورد، بوی خوب و اشتها آور بود؛ از آن بوهای که فقط توی عروسی ها بلند بود؛ بوی میوه و بوی دود و بوی برنج آبکش کرده و بوی خاک....

♦ **پرتقال خونی**

.....

♦ **دو** پیرمرد، نخستین بار ماهی را دید که از زیر قایق گذشت. آن قدر دراز بود که باورش نشد.

گفت: «نه، به این بزرگی نمی شه!».

اما به همان بزرگی بود و در سی متری قایق روی آب آمد و پیرمرد دُمش را دید که از آب بیرون زد. از تیغه یک داس بلندتر بود و روی آب نیلی تیره به رنگ بنفش، بسیار روشن بود. تیغه در آب فرو رفت و چون ماهی، درست زیر سطح آب شنا می کرد، پیرمرد، جثه عظیم و نوارهای ارغوانی پشتش را دید....

♦ **پیرمرد و دریا**

.....

♦ **سه** ناگهان از میان تاریکی صدایی آمد، صدایی مثل خرچ خرچ.

تریستان پرسید: «صدای چی بود؟»

منتظر ماندند تا ببینند آیا باز هم آن صدا را می شنوند. همه جا ساکت بود. تریستان اول نفسش را حبس کرد ولی بعد آن را با صدایی بلند، آزاد کرد.

باز هم همان صدا به گوششان خورد، اما این بار بلندتر از دفعه پیش. صدای خرچ خرچ. تریستان گفت: «شاید یک هیولای آدم خوار دارد، خرچ خرچ، استخوان آدم ها را می خورد. بلا زمزمه کنان گفت: می دانی، خود صدا ترسناک نیست، اینکه نمی دانی صدای چه موجودی است ترسناک است....

♦ **وقتی زمان ایستاد**

.....

♦ **چهار** برای بیشتر مرغان دریایی، آنچه اهمیت دارد، به چنگ آوردن طعمه است، نه پرواز. حال آنکه برای جانatan، مهم پرواز بود نه به چنگ آوردن طعمه. جانatan بیش از هرچیزی، عاشق پرواز کردن بود....

♦ **جانatan، مرغ دریایی**

.....

♦ **پنج** کی کرگدن ارزان می‌خواهد؟ من یکی دارم که حراجش کرده‌ام. او تپل و بامزه و بغل کردنی است و خیلی از کارهای خانه را هم برایت انجام می‌دهد؛ مثلاً می‌توانی از آن به جای چوب‌لباسی استفاده کنی. ورقه‌های امتحانی بدت را قبل از اینکه مامان و بابا ببینند، می‌بلعد. برای گرفتن پول توجیبی اضافی از پدرت، خیلی به درد می‌خورد....

♦ **داستان‌های شل سیلور استاین، با تلخیص و تصرف**

.....



♦ **نش** من یک موش هستم. امروز وقتی روی تخت کوچک آزمایشگاه به هوش آمدم، اولین تصویر مبهمی که دیدم، چهرهٔ خندان پروفیسور پیر بود که ظاهراً از آخرین عمل جراحی روی مغز من رضایت داشت. این را موقعی فهمیدم، که چند دقیقه بعد مرا به محل همیشگی‌ام بردند و من چون به شدت احساس گرسنگی می‌کردم، تلو تلو خوران به سمت ظرف غذا رفتم که ناگهان همه کف زدند و پروفیسور را بوسیدند و به او تبریک گفتند.

پروفیسور، نگاه دوباره‌ای به محل جراحی روی سرم کرد؛ دستی محبت‌آمیز به گوش‌هایم کشید و از اتاق بیرون رفت. بقیه هم دنبالش راه افتادند. فقط یک عکاس جوان چند لحظه کنارم ماند و بعد از گرفتن چند عکس از حالت‌های مختلف من، رفت. خیلی خسته‌ام، ای کاش این آخرین جراحی باشد.

♦ **دفتر خاطرات حیوانات**

.....

♦ **هفت** یکی بود یکی نبود. اگر هم بود، کسی نبود. یک نفر بود که چندین و چندسال پیش به دنیا آمده بود و مامان و باباش اسمشو گذاشته بودن «میرزا». بچه که بود توی خونه صدایش می‌کردن «رامین». مدرسه که رفت، باباش دید که این نورچشمی خیلی تنبله، اسمشو گذاشت «شازده». درسش که تموم شد، چون کار گیرش نیومد، ناچار اسمشو گذاشت «مهندس». الغرض، شازده رامین مهندس، بزرگ شد و صاحب دو تا پسر کاکل‌زری شد. اولی در ماه مرداد به دنیا اومد، اسمشو گذاشتن «بهمن» دومی در ماه شعبان به دنیا اومد، اسمشو گذاشتن «رجب». بهمن به مادرش رفته بود و رجب به پدرش....

♦ **یک قصه قدیمی**

.....

دانش‌آموزان، متن‌ها را خواندند و تشخیص دادند که در هر نوشته، نویسنده، از چه روشی برای خلق و پرورش نوشتهٔ خود بهره برده است.

معلم، پس از گفت‌وگوی گروه‌ها، دانش‌آموزان را تحسین کرد و گفت: «خیلی خوشحالم که آموزه‌های پیشین را به خوبی فرا گرفته‌اید و کاربرد آنها را می‌شناسید. اکنون سفر نوشتن را ادامه می‌دهیم و در پایهٔ نهم، اصول چگونه نوشتن و تولید متن را می‌آموزیم. بکشیم، برای همدیگر، همسفران خوبی باشیم».



◆ ساختمان نوشته زیر را مشخص کنید و بگویید نویسنده از کدام شیوه‌های پرورش ذهن، بهره گرفته است؟

سیاه کوچک

کلاغ‌ها را چگونه می‌بینی؟ صدایشان را چگونه می‌شنوی؟ کلاغ زیبا تر است یا بلبل؟ آواز کدامشان دلنشین تر است؟

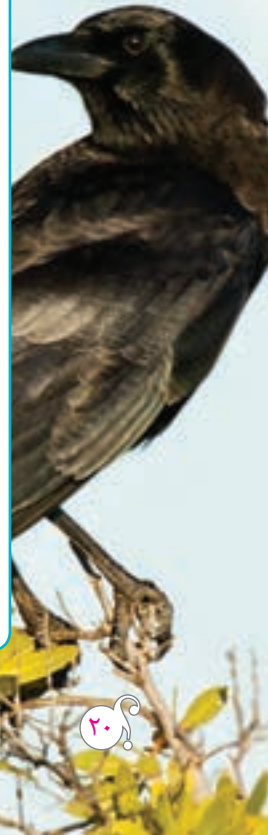
... کلاغ خودش را دوست نداشت و بودنش را. از کائنات گله داشت. فکر می‌کرد، در دایره قسمت، نازیبایی سهم اوست. او غمگینانه گفت: «کاش خداوند این لکه سیاه را از هستی می‌زدود!».

خدا گفت: «سیاه کوچکم، صدایت ترنمی است که هر گوشی زیبایی آن را درک نمی‌کند. فرشته‌ها با صدای تو به وجد می‌آیند، بخوان، فرشته‌ها منتظرند». کلاغ، هیچ نگفت. نیم‌نگاهی به آسمان انداخت. در صفحه آبی آسمان، ابرهای سیاه، ابرهای سفید، دوشادوش هم در حرکت بودند. خورشید هم بود؛ با لباسی خوش‌رنگ؛ گاهی روی صفحه آبی، گاهی پشت لکه سیاهی.

خدا گفت: «سیاه، چونان مرکب که زیبایی را با آن می‌نویسند زیباییات را بنویس؛ زیرا اگر تو نباشی، جهان من چیزی کم دارد. خودت را از آسمان دریغ نکن».

کلاغ، خواند. این بار اما عاشقانه‌ترین آواز را. با آوازش جهان زیبا شد. آسمان لبخند زد و ابرهای سیاه و سفید از شوق گریستند.

◆ هر قاصدکی یک پیامبر است، با تلخیص و تغییر



◆ گذر رودخانه ◆ آدم فضایی ◆ اذان ◆ شانس ◆ فیل و فنجان

♦♦♦ یکی از نوشته‌های عضو گروه خود را انتخاب و آن را بر پایه معیارهای زیر، بررسی و نقد کنید.

سنبه‌های ارزیابی :

- ♦ داشتن پیش‌نویس
- ♦ داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املاي صحيح واژگان، درست نویسی، خط خوش)
- ♦ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (مقدمه، بدنه و نتیجه)
- ♦ بهره‌گیری درست از شیوه‌های پرورش فکر
- ♦ شیوه خواندن

نتیجه بررسی و داوری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



به جمله‌های زیر توجه کنید:

- ◆ امواج سرگردان دریا، حشرات کنار ساحل را بلعیدند.
- ◆ حشرات کنار ساحل، توسط امواج سرگردان دریا، بلعیده شدند.

جملهٔ اول درست است. به کارگیری واژهٔ «توسط» در جمله‌هایی که «نهاد» آنها مشخص است، روا نیست. به همین سبب، شیوهٔ نوشتاری جملهٔ دوم را نمی‌پسندیم؛ استفاده از واژهٔ «توسط» در چنین بافت‌هایی، از راه ترجمه وارد زبان فارسی شده است؛ در نوشتار معیار بهتر است از این لغزش‌ها پرهیز کنیم.

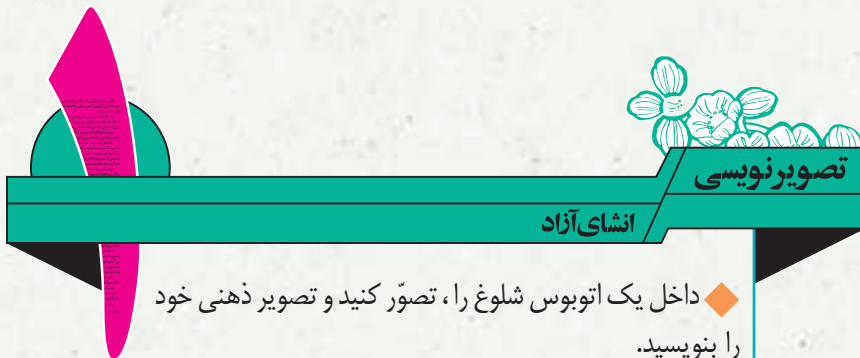
◆ جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

- ◆ کتاب‌های ارزشمند گلستان و بوستان، توسط سعدی نوشته شد.

.....

- ◆ این متن‌های زیبا، توسط دانش‌آموزان نوشته شده است.

.....



♦ داخل یک اتوبوس شلوغ را، تصوّر کنید و تصویر ذهنی خود را بنویسید.

A large rectangular area with a light blue border, designed for writing. It contains 15 horizontal dotted lines for text entry. The area is flanked by vertical columns of small blue diamond shapes on both the left and right sides.